

## چکیده

مصدق در تاریخ معاصر ایرانیان شخصیتی اثرگذار است که اقدامات ضد استعماری و ضد استبدادی او در زمینه ملی کردن صنعت نفت و مقابله با سیاست‌های رضاشاه و محمدرضا شاه در اذهان ایرانیان به نیکی یادآوری می‌شود. اغلب نوشته‌هایی که در مورد مصدق وجود دارد ناکامی مصدق در ادامه پیگیری حقوق ملت ایران چه در عرصه داخلی و چه در عرصه بین‌المللی را ناشی از اقدامات و توطئه‌های دشمنان و مخالفان داخلی و بین‌المللی ایجاد شده علیه او می‌دانند. کمتر نوشته‌ای این مسئله را ناشی از شخصیت مصدق و نوع تصمیم‌گیری وی در امور می‌داند. در این مقاله ما باهدف بررسی شخصیت مصدق در پی پاسخ به این سؤال هستیم که چگونه شخصیت مصدق بر تصمیم‌گیری‌های سیاسی کلان و نوع مواجهه وی با مردم تأثیرگذار بوده است؟ برای این منظور روش ما در این مقاله کیفی از نوع تحلیل اسنادی و مبتنی بر منابع کتابخانه‌ای است. برای رسیدن به هدف در این مقاله و نیز پاسخ این پرسش چارچوب نظری ما در این مقاله ترکیبی از شخصیت مهرطلب هورنای و کهن‌الگوی پرسونای یونگ می‌باشد.

کلیدواژه: شخصیت مهرطلب، پرسونا، مصدق، روان‌شناسی سیاسی

## مقدمه

ابراهیم گلستان فیلمساز و نویسنده ایرانی که آشنایی خصوصی طولانی مدتی با مصدق داشته و تحت تأثیر او بوده که معتقد است مصدق انسان پاک و البته تنهایی بوده است که هیچ‌کس نتوانسته بگوید انسان ناشایست و نادرستی بود. در تابستان ۱۳۳۲ طولانی مدت در حال فیلم‌برداری از مصدق بود، معتقد است که ایده مصدق که در ذهن مردم است با آنچه واقعیت دارد و شخصیت واقعی مصدق را در بر دارد متفاوت است. ایده مصدق در ذهن مردم تنها نیست. از نظر گلستان در برداشت از مصدق یک انحراف ذهنی در ذهنیت ایرانیان اتفاق افتاده است. (خوشنام، ۱۳۹۲)

این کج‌فهمی از مصدق سبب نادیده گرفتن ویژگی‌های روان‌شناسی سیاسی مصدق در عرصه سیاسی، اجتماعی و حتی علمی مصدق شده است. بررسی روان‌شناسانه شخصیت سیاستمداران تازه نیست. تبیین روان‌شناختی شخصیت رهبران از سویی مبتنی بر کنش این رهبران است و از سوی دیگر برداشت و بازخورد افکار عمومی و همکاران و نزدیکان آنهاست. مصدق سیاستمدار ایرانی که در کارنامه سیاسی خود، هشت دوره نمایندگی مجلس، وزارت، استانداری، و دو دوره نخست‌وزیری را دارد یکی از منتقدین سرسخت رضاشاه و محمدرضا شاه بود. وی علاوه بر مخالفت سرسخت با پادشاهی رضاشاه، با نهضت ملی چالش بزرگی برای محمدرضا شاه جوان ایجاد کرد که جز با همراهی کشورهای آمریکا و انگلیس در کودتای ۲۸ مرداد، نتوانست از آن خلاصی یابد. نگاه تاریخی به مصدق از سوی اکثریت ایرانیان و نیز پژوهشگران اغلب مثبت بوده و دلایل ناکامی وی را به دسیسه

داخلی (زندیه و احمدی رهبریان، ۱۳۹۵) و توطئه خارجی نسبت می‌دهند (کریمی گیلایه، برومند اعلم و فیضی، ۱۳۹۸). بر همین اساس، بسیاری از نوشته‌ها در مورد مصدق به‌ویژه در جامعه علمی ایران تصویری مثبت، قهرمان گونه (نجمی ۱۳۷۷)، آزادی‌خواهانه و ترقی‌خواهانه (برزآبادی فراهانی، ۱۳۷۹) و بری از اشتباه از او ارائه می‌دهند که علاوه بر مبارزات ضد استعماری و ضد استبدادی، در پیوند خاص با مردم بود و هیچ‌گاه خلاف میل مردم گام برنداشت و با وجود ریشه اشرافی وی را در زمره پاک‌دست‌ترین سیاستمداران تاریخ ایران بود (رضا قلی ۱۳۸۹). شاید بیش از هر چیز تحریم‌های پس از ملی کردن صنعت نفت ایران که منجر به تضعیف دولت مصدق شد و نیز براندازی دولت قانونی مصدق به‌وسیله کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ در ارائه این چهره مثبت از مصدق در میان نخبگان و عوام جامعه ایرانی تأثیرگذار بود (حجتی، ۱۳۸۳)، با این وجود گرچه بدون هیچ تردیدی چه توطئه داخلی و چه دخالت خارجی در ناکامی دولت مصدق در دستیابی به اهدافش نقش مؤثری داشتند (تفضلی، ۱۳۵۸) اما همه ماجرا این نیست. واقعیت این است که کمتر کسی بر این باور است که نوع کنش سیاسی مصدق، منجر به ازدست‌رفتن فرصت تاریخی ایرانیان در برپایی دموکراسی و حکومت مردمی شد. با این وجود در سال‌های اخیر اسطوره‌سازی‌های معمول از مصدق را به چالش کشیده‌اند (میرفطروس، ۲۰۰۸ و یزدانیان ۲۰۲۰) از سوی دیگر برخی از منتقدین مصدق که از قضا اغلب کسانی هستند که سابقه همکاری با وی در سیاست و اداره کشور را دارند بر این باورند که ازدست‌رفتن این فرصت تاریخی به دلیل نوع کنش مصدق در موضوع نفت و نیز اداره امور داخلی بوده است. منتقدین مصدق بر این باورند که مصدق علی‌رغم شعارهای آزادی‌خواهانه خود، چندان ارزشی برای نظرات دیگران قائل نبود، وجهه‌اش در انظار مردم بیش از واقعیات سیاست برایش اهمیت داشت و همین مسئله سبب شد فرصت‌ها برای حل بحران نفتی که منجر به سقوط دولت ملی شد را از دست بده و از سوی دیگر بسیاری از اقدامات او همانند انحلال مجلس، برگزاری رفراندوم و حتی دفاعیاتش در دادگاه نظامی، پایه قانونی نداشت و بر مبنای تحریک افکار عمومی و به‌دست آوردن پشتیبانی مردم بود. در این مقاله ما باهدف بررسی شخصیت مصدق در پی پاسخ به این سؤال هستیم که چگونه شخصیت مصدق در تصمیم‌گیری‌های سیاسی و نوع مواجهه وی با مردم تأثیرگذار بوده است؟ برای این منظور روش ما در این مقاله کیفی از نوع تحلیل اسنادی و مبتنی بر منابع کتابخانه‌ای و چارچوب نظری ما در این مقاله ترکیبی از شخصیت مهرطلب هورنای و کهن‌الگوی پرسونای یونگ می‌باشد.

از شخصیت به‌عنوان هویت افراد مختلف یاد می‌شود. یکی از حوزه‌های مطالعاتی دنیای معاصر تمرکز بر مطالعات شخصیت افراد مشهور و برجسته است در این بین بررسی روان‌شناختی رهبران سیاسی قدمتی صدساله دارد. گذشته از ارزیابی‌های فروید، یونگ (۱۹۳۹) و اریکسون، از رهبرانی همانند هیتلر، موسیلینی و در دهه‌های اخیر نیز مطالعه رهبران سیاسی جهان مورد توجه روان‌شناسان و پژوهشگران روان‌شناسی سیاسی قرار گرفته است. مطالعه شخصیت

افراد مشهور سیاسی روشی برای بررسی تناقضات ذاتی در فرهنگ افراد مشهور است. (Marshall&Barbour, 2015; marshall, 2014).<sup>۱</sup> شخصیت سیاسی رهبران سیاسی و نیز کنش‌های سیاسی آنها متأثر از زمانه‌ای است که آنها قدرت را در دست می‌گیرند و نیز ذهنیت و تلقی و نوع نگاه آنها به واقعیات سیاسی است. به‌عنوان نمونه، مایر به ارزیابی شخصیت جورج بوش و صدام حسین پرداخته (Mayer, 2012) و یا پست که ارزیابی روان‌شناسانه بیل کلینتون و صدام حسین را مدنظر قرار داده است. (Post, 2003)

برخی پژوهش‌ها پس از تعریف پرسونا در متون مطالعه شخصیت بر مطالعه پرسونا به‌عنوان شخصیتی که افراد در پس شخصیت مجازی از خود ارائه می‌دهند، تمرکز دارد. (Giles, 2020)

برخی از مطالعات همچون پژوهشی در مورد شخصیت محمدرضا شاه (طاهری، ۱۳۸۹) و پژوهشی در مورد شخصیت ناصرالدین شاه (برزگر، ۱۳۸۹) بر اساس نظریه هورنای پرداخته‌اند و تجربیات دوران کودکی، نوجوانی و جوانی آنها را در کنششان به‌عنوان پادشاه تأثیرگذار دانسته‌اند از سوی دیگر برخی پژوهش‌ها شخصیت پرسونای یونگ را در بررسی داستان‌های نویسندگان ایرانی جستجو نموده‌اند (ترکمانی باراندوزی، و چمنی گلزار، ۱۳۹۳).

برخی مطالعات بر مطالعه تجربی بر اساس سه نوع تیپ شخصیتی هورنای برای غلبه بر اضطراب اساسی تأکید دارند (Horney, 2013; Nettmann, 2013; Coolidge, 2001) در این میان در مورد روانشناسی سیاسی مصدق نیز پژوهشی بر مبنای نظریه اضطراب اساسی هورنای انجام شده است (rezaei bajestani, Barzegar and salimi bajestani 2015)

## چارچوب نظری

برای تحلیل شخصیت دکتر مصدق در پژوهش از ترکیب نظریه شخصیت نمایشی (پرسونا) یونگ و شخصیت مهرطلب کارن هورنای بهره می‌بریم.

پرسونا واژه یونانی است و به معنی ماسک، نقاب یا صورت ساختگی است که در باستان بازیگران برای ایفای نقش مربوط به صورت می‌زدند. یونگ این واژه را به معنی وضع و حال یا قیافه‌ای که آدمی با آن در اجتماع ظاهر می‌شود به کار می‌برد؛ یونگ پرسونا را شخصیت بیرونی واسطه بین ایگو و دنیای واقعی و در واقع تصویری که فرد به جهان بیرون عرضه می‌کند، تعبیر می‌کرد (فدائی، ۱۳۸۱: ۵۹). وی بر این باور بود که پرسونای ما با توجه به

نقش‌هایمان تغییر می‌کند برای نمونه، یک مرد تصویر ویژه‌ای را از خویش برای همکاران حرفه‌ای و تصویر دیگری را به کودکان خود ارائه می‌کند. در دیدگاه یونگ پرسونا، در واقع به‌عنوان میانجی بین دنیای درونی ذهنی فرد و دنیای اجتماعی بیرونی شخص عمل می‌کند. براین اساس پرسونا نشان‌دهنده تضاد بالقوه بین این که شخص چه کسی است در مقابل اینکه شخص دوست دارد چگونه جلوه دهد ایجاد می‌شود. پرسونا در واقع در پی پنهان نمودن خود واقعی برای ایجاد تأثیرات دلخواه بر دیگران است. در پرسونا جوهره‌ای از دروغ و نقاب نهفته است که برخلاف بازنمایی خود واقعی، شخصیت و هویتی بر اساس تعاملات اجتماعی و انتظارات دیگران ساخته می‌شود. پرسونا بازسازی ساختگی شخصیتی است که فرد به آن عادت کرده است و نیز نقشی که ایفا کنند که هر دو اینها به فرد کمک می‌کند تا حضور و تعامل خود با دیگران را مدیریت کند (Broady, 2015)

پرسونا راهی برای کشف و بررسی این تغییر و تحولات و بی‌ثباتی‌های افراد هم به‌عنوان یک هویت رسانه‌ای عمل می‌کرد، و هم شخصیت کنونی افراد است. پرسونا از جمله مطالعاتی است که بین شخصیت عمومی و شخصیت خصوصی افراد به مقایسه می‌پردازد و البته این قبیل مطالعات بی‌سابقه نیست. هرچند تحقیقاتی که بر روی شخصیت‌های سیاسی در این زمینه انجام می‌شود به نسبت جدید است با این وجود پرسونا و سیاست درهم‌تنیده هستند (Sigelman, 2001) این مطالعات در پی کشف این است که سیاستمداران چگونه از نظر راهبردی در چارچوب مقتضیات عمل می‌کنند (Corner, 2000).

در نظر یونگ قاب شخصیتی شیوه سازگاری و مواجهه فرد با دنیای بیرونی است. او معتقد بود اینکه هر کار و حرفه‌ای نقاب شخصیتی خود را داشته باشد طبیعی است؛ اما خطر آنجاست که افراد با نقاب شخصیتی خود یکی شوند چرا که نقاب شخصیتی خود واقعی شخص نیست، ولی خود او و دیگران می‌پندارند هست؛ بنابراین پرسونا در واقع شخصیت اجتماعی یا «نمایشی» است و شخصیت واقعی و خصوصی هر کس در زیر این ماسک قرارداد اگر تأثیر اجتماع شدید باشد بر ضخامت این ماسک می‌افزاید و آدمی استقلال شخصی خود را از دست می‌دهد و پرتوی از اجتماع می‌گردد و دیگر نمی‌تواند هدف‌ها و آمال واقعی خود را دنبال کند و آنها را تحقق بخشد. یونگ بر این باور است علی‌رغم همه اینها ما به شخصیت نمایشی و پرسونا از شخصیت خویش برای رویارویی مؤثر با دیگران نیازمندیم؛ برای نمونه بسیاری اوقات ضروری است تصویری قابل اعتماد و مصمم از خویش را به دیگران ارائه دهیم تا بتوانیم آنها را متقاعد کنیم (شولتز و شولتز ۱۴۰۰:۲۹۱؛ سیاسی، ۱۳۹۹:۱۱۶). بر این مبنا پرسونا تا جایی که توازن شخصیتی فرد را به هم نزند می‌تواند رشد یابد؛ اما این امر نباید به قیمت حذف اجزای دیگر شخصیت تمام شود. پرسونا نیز یکی از تناقضات فراگیر جهانی است (فدائی، ۱۳۸۱: ۳۷)

کارن هورنای از روان‌شناسانی است که بر مطالعه شخصیت تمرکز دارد. وی که خود را «نو فرویدی» می‌دانست، اصلاحاتی در نظریه‌های فروید انجام داد؛ هورنای با این نظر فروید که چند سال اول کودکی نقش اساسی در شکل‌گیری شخصیت بزرگسالی ایفا می‌کند موافق است؛ اما در مورد نحوه شکل‌گیری شخصیت با او اختلاف نظر

دارد. از جمله اینکه هورنای از سهم عوامل زیستی در رشد شخصیت کم کرده و بر نقش عوامل اجتماعی افزود؛ هورنای همچنین ریشه و هسته تعارض را افراد محیط کودک در او به وجود می‌آورند؛ بدین معنی که با تحقیر و تخفیف، ترساندن، ظلم، اجحاف، سخت‌گیری، توجه‌نکردن به منفعت‌های طبیعی کودک و تمایلات خاص او، اعتماد به نفس او را متزلزل می‌کنند (شولتز و شولتز، ۱۴۰۰: ۱۷۶). او اراده‌گرایی را در مقابل جبرگرایی فرویدی مطرح کرد و آن را در سیاست کاربردی ساخت. در قالب مدل «تحلیل» ذیل می‌توان عناصر برجسته نظریه او را در گزاره‌های زیر خلاصه کرد:

مفهوم اضطراب اساسی: این مفهوم، در مرکز نظریه هورنای است و عبارت است از: احساس جدایی و درماندگی کودک در دنیای بالقوه خصومت‌آمیز. به دلیل محدود بودن دنیای کودک، این اضطراب در اثر رابطه نامطلوب والدین با کودک ایجاد می‌شود (شولتز و شولتز، ۱۴۰۰: ۳۲۲). هورنای ریشه این اضطراب را از عوامل اجتماعی می‌داند؛ بنابراین اگر کودک در خانواده‌ای بزرگ شود که این وضعیت حاکم نباشد، وی دچار چنین دلواپسی و اضطرابی در کودکی و بزرگسالی نخواهد شد (سیاسی، ۱۳۹۹: ۹۷) به نظر وی این اضطراب اساسی نیرویی تعیین‌کننده در شخصیت‌سازی است و دوره کودکی نیز از این جهت اهمیت فراوانی دارد. با این همه هورنای همچون فروید آن را علت تامه نمی‌داند، بلکه معتقد است می‌تواند در دوره‌های مختلف زندگی فرد تغییر کند (برزگر، ۱۳۸۹: ۱۳۴).

هورنای معتقد است، کودک برای رفع اضطراب پیش‌گفته به تاکتیک‌های سه‌گانه‌ای دست می‌زند که تکرار این تاکتیک‌ها و رفتارها موجب شکل‌گیری صفات و خلیقاتی ثابت در او می‌شود و شخصیت کودک شکل می‌گیرد (Horney, 2013) کودک به مرور و به طور ضمنی متوجه می‌شود که باید به طریقی با اطرافیان خشن، ناهنجار و آزاردهنده خود مدارا کند و برای این کار فقط سه راه دارد:

۱- تاکتیک مهرطلبی یا تسلیم‌طلبی و گرایش به موافقت با دیگران. در این تاکتیک فرد احساسات، تمایلات و اعتقاداتش را طوری پرورش می‌دهد که موافق با تمایلات و احساسات و اعتقادات دیگران باشد؛ بنابراین فردی سربراه و تابع و تسلیم‌انتظارات و خواسته‌های دیگران می‌شود و به علت روشی که برای مدارا به کار می‌برد صفات و خصوصیات اخلاقی و به‌طور کلی شخصیت خاصی پیدا می‌کند که شخصیت مهرطلب<sup>2</sup> نامیده می‌شود.

---

<sup>2</sup> Compliant Personality

۲- تاکتیک سلطه‌طلبی یا پرخاشگری و مخالفت با دیگران در این تاکتیک فرد چنان تمایلات و حالات خشن و گستاخانه‌ای در خود می‌پروراند که کسی با او مقابله نکند. در این روش، فرد شخصیت خاصی پیدا می‌کند که شخصیت برتری‌طلبی<sup>3</sup> نامیده می‌شود

۳- تاکتیک انزوای طلبی یا دوری از دیگران در این تاکتیک فرد حتی المقدور سعی می‌کند با دیگران کمتر تماس و برخورد پیدا کند تا کمتر آزار ببیند. اتخاذ این روش فرد را به فردی عزلت‌طلب و با خصوصیات خاص شخصیت عزلت‌طلبی<sup>4</sup> تبدیل می‌کند. کناره‌گیری از دیگران شیوه‌ای دفاعی است که فرد در برابر اضطراب انتخاب می‌کند. البته منظور، کناره‌گیری روانی است و نه واقعی؛ یعنی فرد تلاش می‌کند تا به طور کامل، مستقل از دیگران عمل کند و برای ارضای نیازهای درونی و بیرونی‌اش به کسی متکی نباشد (Horney, 2013; بززرگر، ۱۳۸۹: ۱۳۵-۱۳۷)

به عقیده هورنای، تعارض یعنی تضاد بنیادی بین روندهای سه‌گانه شخصیت؛ در واقع به اعتقاد وی تمام مردم چه سالم و چه روان‌رنجور، از تعارض موجود بین این روندهای ناهم‌ساز رنج می‌برند؛ وی معتقد است در نتیجه شکست‌های مختلف در حل کردن مشکلات زندگی، نیازهای خاصی به وجود می‌آیند. هورنای نیازهای ده‌گانه‌ای را برای انسان برمی‌شمارد که همگی نیازهای اجتماعی است. هورنای این نیازها را روان‌رنجور خواند؛ زیرا آنها به راه‌حل‌های منطقی منجر نمی‌شوند با این حال باید توجه داشت که این نیازها به افراد روان‌رنجور محدود نمی‌شوند. همه ما ممکن است آنها را کم‌وبیش نشان دهیم. این نیازهای نابهنجار عبارت‌اند از:

۱- نیاز به محبت و تأیید دوست‌داشتنی بودن و تحسین شدن. فرد به عقایدی که دیگران درباره او دارند بی‌اندازه اهمیت می‌دهد و نمی‌تواند کوچک‌ترین انتقاد یا نامهربانی را تحمل کند.

۲- نیاز به یک شریک برای محافظت شدن و پشتیبانی.

۳- نیاز به محدود ساختن زندگی فروتنی و انزوای بیش از حد. - وضع موجود را حفظ کردن و از هرگونه تغییر و تفنن دوری جستن. صفت عمده این گونه نیازمندی قناعت کامل است

۴- نیاز به قدرت و متنفر بودن از ضعف‌ها و بزرگ جلوه‌دادن توانمندی‌ها. زورمندی و توانایی را می‌ستاید و از ضعف و ناتوانایی متنفر است. صاحب این نیاز تصور می‌کند فقط با قوت اراده می‌تواند از عهده هر کاری برآید.

۵- نیاز به بهره‌کشی از دیگران بردن منفعت بردن از دیگران، اینکه معاملات و بازی‌ها همیشه برنده بودن و از این حیث بر دیگران مزیت داشتن.

---

<sup>3</sup> Aggressive Personality

<sup>4</sup> Detached Personality

۶- نیاز به اعتبار به دست آوردن و جبهه عمومی، زباززد همگان بودن در رادیو، در تلویزیون در روزنامه‌ها بهر عنوانی باشد مورد یادآوری قرار گرفتن.

۷- نیاز به تحسین شخصی ستایش شدن و مورد تملق و چاپلوسی قرار گرفتن. دارنده این نیاز برای خویشتن ارزشی خیلی بیش از آنچه واقعاً دارد قائل است و محتاج است به اینکه دیگران او را به این صورت بشناسد و مورد ستایش قرار دهند.

۸- نیاز به پیروزمندی، جاه‌طلبی و پیشرفت شخصی ثروتمند و مشهور شدن، بدون توجه به پیامدها. این نیاز بیشتر نتیجه نداشتن امنیت و آسایش است. کسی که احساس ناایمنی می‌کند می‌کوشد به اینکه هر روز موفق‌تر باشد. از این رو پیوسته به دنبال پیروزی‌های تازه می‌رود تا ثروت بیشتر شهرت بیشتر، اهمیت بیشتر... به دست آورد هر چند که این امر به زبان خودش و دیگران تمام شود

۹- نیاز به خودبستگی و استقلال برای مستقل کردن خود از دیگران. سعی وافی در اجتناب از زیر دین کسی قرار گرفتن و ناچار به سپاسگزاری بودن این نیازمندی غالباً نتیجه شکست در جلب محبت دیگران و به‌طور کلی تجارب تلخی است که در معاشرت با دیگران حاصل گردیده است

۱۰- نیاز به کمال بری از اشتباه بودن و حساسیت داشتن به انتقاد. - نیاز به کمال و انتقادناپذیری - سعی در بی‌عیب و نقص بودن دارنده این نیاز پیوسته بیمناک است از اینکه مبادا مرتکب اشتباه شود و مورد انتقاد قرار گیرد. او می‌کوشد به اینکه هیچ نقطه‌ضعفی از خود نشان ندهد به بررسی نقایص و معایب احتمالی خود می‌پردازد برای اینکه آنها را در صورت امکان از میان ببرد یا لااقل از نظر دیگران مخفی بدارد به‌هر حال بی‌اندازه نسبت به انتقاد و ایراد حساس است (Boeree, 1997).

این نیازها هیچگاه کاملاً برآورده نمی‌شوند و احیاناً با هم تعارض دارند و سرچشمه کشمکش‌های درونی واقع می‌شوند مثلاً نیاز نابهنجار به محبت و تصدیق ارضا ناشدنی است؛ هر چه شخص بیشتر محبت ببیند و مورد تصدیق و گرویدن واقع شود باز بیشتر خود را نیازمند به محبت و تصدیق و تحسین احساس می‌کند، و از این رو هیچگاه راضی نیست. همچنین است نیاز نابهنجار به انتقادناپذیری و کمال یا نیاز نابهنجار به قدرت و جز آن. کشمکش‌های درونی ناشی از این نیازها در همه افراد آدمی چه بهنجار چه نابهنجار، کمابیش وجود دارد با این فرق که در دوران نژندان شدت کشمکش‌ها فوق‌العاده است اشخاص بهنجار می‌توانند بعضی از این نیازها را با هم تلفیق کنند یا مکمل هم قرار دهند و از این راه کشمکش درونی خود را از میان ببرند، یا لااقل از شدت آن بکاهند در صورتی که روان‌نژندان این توانائی را ندارند. علت این ناتوانی غالباً تجارب نامناسبی است که در دوران کودکی داشته‌اند؛ مانند مورد غفلت یا به خود رهاشدگی و یا برعکس زیاده از حد مورد محبت و نازپروردگی قرار گرفتن، و نظایر آن این تجارب ساخت منشی کودک را به صورتی خاص درمی‌آورد و او را از اینکه بتواند روش‌های سه‌گانه رفتار را که در زیر بیان خواهند شد با هم جمع کند محروم می‌سازد (Horney, 2013؛ لاندین، ۱۴۰۰: ۲۹۶)

در پژوهش ما برای تحلیل شخصیت مصدق علاوه بر نظریه پرسونا، از شخصیت مهرطلب هورنای بهره می‌گیریم. هورنای معتقد است شخصیت مهرطلب، از اینکه صاحب قدرت و سیادت شود مأیوس بوده و حتی این امید را ندارد که بتواند روی پای خود بایستد، یعنی قائم به ذات باشد. از این رو می‌خواهد از آزار و ایدای دیگران در پناه قرار گیرد و ضمناً برای خود حامی و پشتیبان فراهم سازد تا در زندگی او را یاری کند. از این رو سخت می‌کوشد مورد محبت دیگران واقع شود و همه او را دوست بدانند برای حصول این منظور خود شخصاً نسبت به دیگران اظهار محبت و خدمتگزاری و بندگی می‌کند و این وضع و حال را به‌خصوص نسبت به شخص یا مقامی که تکیه‌گاه خود می‌داند ابراز می‌دارد و برای حفظ محبت و حمایت او از هیچ کاری - بذل، مال مبالغه در مدح و ثنا... اجرای امر او هر چند که ناپسند و قبیح باشد - دریغ نمی‌کند (سیاسی، ۱۳۹۹: ۱۰۰-۱۰۲).

بر اساس دیدگاه هورنای این شخصیت، نگرش‌ها و رفتارهایی را نشان می‌دهد که بیانگر تمایل حرکت به سوی مردم است نیاز شدید و مداوم به محبت و تأیید و میل به اینکه دوستش بدانند. در نظر هورنای شخصیت‌های مطیع این نیازها را نسبت به همه نشان می‌دهند. این شخصیت اغلب به گونه‌ای رفتار می‌کند که دیگران آن را جالب یا دلنشین می‌یابند. برای مثال، آنها ممکن است به طور غیرعادی باملاحظه، سپاسگزار، پذیرا، هم‌درد و حساس نسبت به نیازهای دیگران به نظر برسند. افراد مهرطلب دوست دارند طبق آرمان‌ها و انتظارات دیگران رفتار کنند و آنها به صورتی عمل می‌کنند که دیگران آن را فداکارانه و سخاوتمندانه می‌دانند. شخصیت‌های مهرطلب، آشتی‌جو هستند و امیال شخصی خود را تابع امیال دیگران می‌کنند. آنها مایل به پذیرفتن تقصیر و تسلیم شدن به دیگران هستند، هرگز جسور، انتقادی یا پرتوقع نیستند. آنها هر کاری را برای به‌دست آوردن محبت، تأیید و عشق، انجام می‌دهند نگرش آنها نسبت به خودشان همواره نگرش درماندگی و ضعف است. هورنای اظهار داشت که افراد مهرطلب می‌گویند به من نگاه کن چنان ضعیف و درمانده‌ام که باید از من دفاع کنی و مرا دوست بداری در نتیجه آنها دیگران را برتر می‌دانند و حتی در موقعیت‌هایی که به‌ویژه با کفایت هستند، خود را حقیر می‌شمرند. از آنجایی که امنیت شخصیت‌های مهرطلب به نگرش‌ها و رفتار دیگران نسبت به آنها بستگی دارد، بیش از اندازه وابسته می‌شوند و به تأیید و اطمینان آفرینی دائمی نیاز دارند. هورنای بر این باور است که این تصور شخص نسبت به ارزش خویش احتیاج عصبی به جلب محبت و نیاز به تأیید و تصویب دیگران حکایت از یک مسئله اساسی دیگر نیز می‌کند. کسی که احتیاج عصبی و افراطی به محبت دیگران دارد، باطناً احساس بی‌ارزشی، حقارت، ضعف روحی و عدم اعتماد به نفس نیز می‌کند؛ یا درست‌تر این است که بگوییم احتیاج به جلب را محبت ناشی از این ضعف‌هاست (هورنای، ۱۴۰۰: ۳۲-۳۳) شخص مهرطلب فکر می‌کند اگر بتواند محبت دیگران را به خود جلب کند، از آزار آنها در امان خواهد بود. هدف اصلی شخص مهرطلب از جلب محبت و همین‌طور تسلیم و انقیاد، بیش از آنچه جلب محبت باشد، جلب حمایت است. وی فکر می‌کند کسی که حاضر است به او ابراز محبت، نماید حاضر است او را حمایت هم بکند، و گرنه نفس محبت برای او چندان مهم نیست و اصولاً آن را باور ندارد. هورنای معتقد است علت اینکه شخص عصبی به تاکتیک مهرطلبی بیش از سایر تاکتیک‌ها متوسل می‌شود این است که وی از یک طرف تمام مردم دنیا را عناصری خطرناک و آزاردهنده فرض می‌کند، و از طرف



دیگر خود را در مقابل آنها موجودی ضعیف و بی دفاع می بیند. در چنین وضعیتی برای اینکه بتواند از آزار دیگران در امان باشد منطقی ترین و مطمئن ترین راهی که به نظرش می رسد این است که سعی کند به هر طریق شده دوستی، توجه احساس ترحم و دلسوزی آنها را به خود جلب کند (هورنای، ۱۴۰۰: ۹۹-۱۱۲)

احتیاجات، تمایلات و رفتار شخص مهرطلب در نظریه هورنای، دارای این خصوصیات است:

اول اینکه در احتیاجات و تمایلاتش نوعی عطش و اجبار وجود دارد.

دوم اینکه در ارضای احتیاجات و تمایلاتش نوعی بی تفاوتی هست. یعنی برایش مهم نیست که جلب نظر و محبت چه کسی را بنماید. فقط احتیاج دارد به اینکه محبوب همه کس باشد مورد توجه و تحسین همه کس قرار بگیرد.

سوم اینکه احتیاجاتش توأم با هیجان و اضطراب اند و در صورت عدم توفیق در ارضای آنها دلسردی و سرخوردگی شدیدی در شخص مهرطلب ایجاد می گردد.

شخصیت مهرطلب احتیاج مبرم دارد به اینکه از هر لحاظ آدمی دوست داشتنی، خواستنی موردپسند، مقبول و محبوب جلوه کند دیگران او را احترام، کنند رفتارشان را پسندند و تأیید و تمجیدش نمایند همه کس باید به او احتیاج داشته باشد؛ به نظر همه مردم به خصوص یک شخص معین - برازنده باشد بااهمیت جلوه کند، همه کس او را یاری و حمایت و هدایت نماید. شخصیت مهرطلب به وسیله سرکوب کردن تمایلات پرخاشگرانه و برتری طلبانه خود دو نتیجه به دست می آورد، یا به عبارت دیگر خود را از دو خطر عظیم محفوظ می دارد یکی اینکه موفق می شود جلب محبت دیگران را که تشنه انست بنماید. دیگر اینکه یکپارچگی و وحدت روحی خود را حفظ کند و خود را از خطر متلاشی شدن مصون دارد. هر قدر تمایلات برتری طلبانه و تهاجمی این تیپ مخرب تر و مضرت ر باشد احتیاج او به سرکوب کردنشان زیادتر می گردد. در این صورت شخص مهر طلب می کوشد از هر نوع رفتاری که مختصر شباهتی به برتری طلبی داشته باشد حذر کند (هورنای، ۱۴۰۰: ۷۷-۸۰)



### تطبیق نظریه کارن هورنای بر شخصیت مصدق

#### ۱. نیاز به تحسین و تمجید

اولین نیاز از نیازهای ده گانه‌ای که کارن هورنای در اضطراب اساسی نام می‌برد نیاز به محبت و تصدیق است که فرد هنگامی به آن دچار می‌شود که حس می‌کند که مسئله دیگری جز محبت اطرافیان نمی‌تواند ذهنش را این قدر درگیر کند که حتی حاضر شود از خانواده‌اش هم به خاطر آن دست کشد در همین رابطه پیراسته در مورد مصدق می‌گوید: اسمش را دوست داشت، و جهه‌اش را دوست داشت. یک مرد وطن پرست نباید که فکر بکند که اگر این کار را بکنم عوام چه می‌گویند. مثل [محمدعلی] فروغی بدبخت که آن همه سنگ خورد، اگر آلمان‌ها فتح کرده بودند حتماً فروغی را به عنوان یک خائن محاکمه‌اش می‌کردند، تصادفاً. اما او می‌دانست و این فداکاری را کرد. یا پتن در فرانسه این فداکاری را کرد. یا قوام السلطنه در قضیه نفت [شمال و آذربایجان] آن فداکاری را کرد. دکتر مصدق تنها عیبی که داشت به نظر من این بود که خیلی به وجهه‌اش اهمیت می‌داد... دکتر متین دفتری خیلی نزدیکش بود، و به من گفت که، «احمد مصدق (پسر دکتر مصدق)... به متین دفتری گفته بود، و... که اگر

پاپا بداند که سر من، یعنی سر پسرش را می‌برند زیر پاهایش می‌گذارد یک و جب می‌رود بالا مردم بیشتر برایش دست می‌زنند، این کار را می‌کند. این تنها نقطه‌ضعفی بود که دکتر مصدق داشت و حال این که مرد وطن‌پرست باید اولاً واقع‌بین باشد، به‌علاوه اگر گاهی لازم باشد فحش حتی قتل سیاسی حتی غارت و همه چیز را به خودش بخرد برای وطنش کار بکند... اگر مسئله نفت در زمان دکتر مصدق حل شده بود ۲۸ مرداد به وجود نمی‌آمد. اگر ۲۸ مرداد به وجود نمی‌آمد روش دیکتاتوری [شاه] که بعداً دیدیم منجر به چه شد در ایران به وجود نمی‌آمد و دکتر مصدق یک لنگری می‌ماند. یک کسی بود برای ترمز... این‌هایی که دکتر مصدق را احاطه کرده بودند که هرکدامشان معلوم نبود که عامل چه سیاست خارجی هستند و چه کار می‌کنند. همین این‌ها باعث شدند که نگذاشتند دکتر مصدق نفت را حل بکند و مصدق را می‌ترساندند از این که مردم ممکن است از شما برگردند.» (pirasteh, 1985)

یکی از ویژگی‌هایی که دکتر مصدق داشت این بود که اغلب در جلسات هیئت دولت یا جلسات دیگر نظراتی که بیان می‌کردند حتی اگر مصادیق غلطی را نیز در برمی‌گرفت باید مورد تأیید اکثریت قرار می‌گرفت. امینی بر این باور است که مصدق برخلاف قوام حاضر نشد محبوبیت و شهرت خودش را فدایی مملکت کند (امینی، ۱۹۸۶-۱۹۸۳) این موضوع از سوی مهرانگیز دولتشاهی اولین سفیر زن در ایران نیز مورد تأکید واقع شده است: «... یک‌خرده هم زیادی به وجهه خودش توجه می‌کرد مصدق. یک کاری را که شاید لازم بود جرأت بکند و انجام بدهد ولو این که بگویند به این هم که باز با انگلیس‌ها کنار آمد نکرد برای این که وجهه‌ی خودش را حفظ بکند، به نظر من. البته کاری که کرد خوب خیلی اهمیت داشت. بعد هم ما نتیجه گرفتیم. اصلاً در شرق این کار مصدق اهمیت داشت برای سایر کشورهای که امروز جهان سوم می‌گوییم اهمیت داشت» (دولتشاهی، ۱۹۸۴)

### ۳. نیاز به کمال و انتقادناپذیری

افرادی که دارای این ویژگی هستند در مسائل پیش‌آمده به‌هیچ‌وجه به نظرات بقیه توجه نمی‌کنند و همیشه به طور مستبدانه رفتار می‌کنند دکتر مصدق هم از این قاعده مستثنا نبود و در دوران نخست‌وزیری و یا حتی سمت‌های دیگر به طور معمول طبق نظر خودش عمل می‌کرد که مصادیق آن به طور متعدد بیان شده است.

بسیاری از افراد بر این باورند که مصدق علی‌رغم شعار دمکرات بودن، شخصیتی مستبد داشت. برخی این استبداد درونی مصدق را متأثر از انتقادناپذیری وی می‌دانند، هرچند که برخی از نویسندگان شخصیت مستبد مصدق در کنار اقدامات ضد دمکراتیک و فراقانونی وی را در چهارچوب مقتضیات و منافع ایران و به‌گونه‌ای معقول و پیگیر خط‌مشی سیاسی وی می‌دانند (لوئیس، بیل، ۱۳۶۸: ۱۷-۲۳) اما بخشی از انتقادات به مصدق و کنش شخصی او از سوی مخالفین سیاسی او از همین زاویه بیان شده و بخشی از سوی نزدیکان و کسانی که با مصدق از نظر سیاسی

**زاویه نداشته‌اند.** جعفر شریف‌امامی از جمله مخالفینی است که معتقد است باید معایب مصدق گفته شود و بیش از محاسن مصدق بر معایب وی تأکید دارد وی بر این باور است که مصدق علی‌رغم شعار دمکرات بودن در عمل دمکرات نبوده و تحمل شنیدن گفته‌های خلاف میلش را نداشته است و این گفته‌ها را با این عنوان که خلاف مصالح مملکت است مورد نکوهش قرار می‌داده است: «معایش زیادتر از محاسنش به این عنوان که به آدمی بود لجوج یه آدمی خودخواه و یه آدمی بود که واقعاً دموکرات نبود به عقیده من... آخه دموکراسی این جوری این جوری دموکراسی نیست. حتی راجع به خود من حالا آلمان آمدیم وزیر اقتصاد بودم چه بودم یه مصاحبه‌ای با رویتر کردم که واقعاً هیچی توش نبود. تلگراف کردند که آقا فلان کس چیزها گفته و خلاصه برخلاف مصالح مملکت و دولت و فلان». علی‌امینی نیز علی‌رغم اینکه در زمره مخالفین مصدق قرار نمی‌گیرد همین نقد را به مصدق وارد می‌داند. امینی تأکید دارد مصدق و قوام با وجود مشورت با وزرا در نهایت در کارها آنچه را که مدنظر خودشان بود تصمیم می‌گرفتند و انجام می‌دادند و به طور مشخص در مورد رابطه خودش و مصدق معتقد است که مصدق علاقه‌ای به خودمختاری وی نداشت. (امینی، ۱۹۸۳-۱۹۸۶) امینی بر این باور است که مصدق شخص وطن‌پرستی بود که البته نقطه‌ضعفش این بود که هیچ‌گونه مخالفتی را بر نمی‌تایید. (امینی، ۱۹۸۳-۱۹۸۶) در همین رابطه کلالی بیان می‌کند که «والا اگر مصدق قلباً از من پیرسید، مصدق در قلبش التفات بفرماید او خودش هم یکی از مستبدترین اشخاص روزگار بود. در قلباً اما صورت ظاهر این طور می‌گفت.» (کلالی، ۱۹۸۲) کلالی نیز از دوران مذاکرات دولت ایران با انگلیس بر سر نفت به مواردی از عدم تحمل انتقاد و یا گفته خلاف میل از سوی مصدق اشاره می‌کند (Kalali, 1982:74-75) طوری که جلسات را تا زمانی ادامه پیدا می‌کرد که نظر وی تأمین می‌شد و حاضرین دیدگاه‌های مصدق را تصدیق می‌کردند (Kalali, 1982:142-143):

«... خلاصه تا ظهر جلسه طول کشید و کار به جایی رسید که معاون وزیر جنگ و رئیس ستاد و رئیس ژاندارمری نه دیگر حرفی نمی‌زدند؛ بلکه هرچه آقا می‌فرمودند از ترس و از تملق تصدیق می‌کردند و بامزه اینجا بود که دست آخر آقای دکتر مصدق خود را طلبکار دانسته و می‌پرسید خوب نتیجه این جلسه چه شد؟ همه گفتند فرمایشات و نظریات صحیح جنابعالی بهترین نتیجه است و البته با پیروی از این نظریات هیچ نگرانی نیست. چند دقیقه بعد از ظهر جلسه ختم شد.»

یکی از مصادیق دیگر این نیاز مصدق این بود که اجازه بال‌وپر گرفتن به نزدیکان خود را هم نمی‌داد. این موضوع هم در تحلیل مصدق توسط شریف‌امامی دیده می‌شود هم در نقدهایی که امینی به مصدق دارد. شریف‌امامی در مقطعی که مذاکرات با انگلیسی‌ها به بن‌بست می‌رسد به مصدق پیشنهاد می‌دهد برای جلوگیری از یاس مردم کنار برود: «یک نفر به جای خودتان بگذارید و کمک کنید این کار تمام بشود. چون این کار اگر بماند به ضرر مملکت می‌شود. گفت؛ مثلاً کی؟ گفتم صالح. هیچ خوش نیامد... شکست شما شکست شخص شما نیست. یک عده

جوان مملکت از بین می‌روند مایوس می‌شوند؛ چون این الان یک هیجان طی به وجود آمده...» امینی به طور مشخص در مورد رابطه خودش و مصدق معتقد است که مصدق علاقه‌ای به خودمختاری وی نداشت (امینی، ۱۹۸۶-۱۹۸۳).

سرلشکر زاهدی می‌گوید: من از وقتی که در کابینه اول مصدق سمت وزارت کشور را داشتم نسبت با و شروع به اعتراض کردم با تعصب و افراط او مخالف بودم او می‌خواست همه چیز حتی دربار، مجلس و قانون اساسی را خفیف و خوار نماید... و هر کس را عقیده‌ای جز نظر او داشت، متهم می‌ساخت و نمی‌خواست یک نفر را ببیند که از او امر او سرپیچی می‌نماید و یا اینکه با او مخالفت می‌ورزد (مکی، ۱۳۷۸: ۳۶۰-۳۶۲).

البته برخی مخالفین مصدق از جمله مخالفین سیاسی انگلیسی و آمریکایی مصدق همانند کرمیت روزولت در کتاب خود این رفتار مصدق را ناشی از اعتماد به نفسی می‌دانند که در ملی کردن صنعت نفت به دست آورده بود (Roosevelt, 1979:71-72) اعتماد به نفسی که ابوالحسن ابتهاج که از منتقدین داخلی مصدق است آن را می‌ستاید: «من یک چیزی که از او خوشم می‌آمد این بود که ظاهراً من خیال می‌کردم این جرأت را دارد این اعتماد به نفس را دارد که می‌تواند در مقابل قلدرهای خارجی بایستد این را پسندیدم» (ابتهاج، ۱۹۸۲).

#### ۴. نیاز به حیثیت و آبرو

شریف‌امامی بر این باور است که مصدق مصالح شخصی و وجهه المله بودن را بر مصالح ملی ارجحیت می‌داده و به نظرات مشورتی در این امر هم توجهی نمی‌کرده است. در واقع شریف‌امامی بر این باور است که مصدق می‌توانسته در زمان ملی شدن صنعت نفت تصمیماتی در رابطه با تعامل با انگلستان اتخاذ کند که منافع ملی را تأمین کند، اما به این دلیل که اتخاذ این تصمیمات وجهه ملی مصدق را خدشه‌دار می‌کرده از این اقدام سرباز زده است: «... مصدق هم از لاهه و یک‌روز من را خواست و گفت می‌خواهم با شما مشورتی بکنم. گفتم بفرمایید... گفت انگلیسی‌ها به هیچ قیمتی با من کنار نمی‌آیند. گفتم به نظر من اشتباه است. باید یک مقداری شما آپروچتان را تغییر بدهید. یا یک واسطه‌هایی قرار بدهید که بالاخره این کار رو تمام بکنید. چون آپاس شما غیر از آپاس مملکت است. مملکت توی آپاس نمیره باید دربیاد بیرون... این هم آگه نتوانست یعنی باید برود. استعفا کند. گفت حیثیت من در خطر است. گفتم آقا شما حیثیت‌تان را برای کار مملکت می‌خواهید یا برای آن دنیا... شما این حیثیت‌تان را باید روی مملکت بگذارید و من شخصاً معتقدم که اگر شما فردا بروید پشت رادیو بگویند ملت ایران من با تمام این فرسودگی و این ترتیبات نشد... گفت آقا حیثیت من در خطر است نمی‌توانم می‌ترسم. گفتم... چون الان وضع اقتصادی وضع زندگی مردم یک‌طوری است که از داخل دارند خراب می‌شوند... گفت آقا چاره ندارم... گفتم خب یک راه دارد که انتحار کنید. بعد مجسمه شما را با طلا خواهند گرفت که از دست

انگلیسی‌ها انتحار کرده... خلاصه - نشد و نسبت به من هم ظنین نشد برای این که جانشین صالح دیدم که نه مصدق السلطنه جز خودش کسی را قبول ندارد.» (شریف‌امامی، ۱۹۸۳)

همایون کاتوزیان در کتاب مصدق و نبرد از نامه محرمانه بقایی به رهبران حزب می‌نویسد و ماجرای استعفای مصدق را شرح می‌دهد که در آن نشان می‌دهد استعفای مصدق به دلیل ترس از عواقب رأی منفی دادگاه علیه ایران و تبعات آن برای وجهه مصدق و دولت او بوده است و حتی برای اینکه شاه را وادار به پذیرش این استعفا کند به تمارض دست‌زده، همانند بسیاری از موارد که با این گونه تمارض‌ها سعی در جلب توجه مردم یا مخاطب خود داشته است.<sup>۵</sup> بقایی در نامه محرمانه مورخ ۲۱ تیر به رهبران برجسته حزب خود (نیروی سوم)، صراحتاً می‌نویسد، مصدق دنبال بهانه‌ای می‌گشت تا از بار مسئولیت رها شود و مشکلی را که خود آفریده بود به حال خویش رها سازد و خود را راحت کند. این کار مصدق بعدها در ۲۷ مرداد ۱۳۳۲ نیز از سوی کاشانی مورد نکوهش قرار می‌گیرد (کاتوزیان، ۱۴۰۱: ۲۳۳).

برخی بیوگرافی‌نویسان و نزدیکان مصدق، تمارض مصدق به بیماری در شرایط حساس، بیماری هیستری وی را در کنار استفاده از لباس‌های غیررسمی در برخی دیدارها و نیز فرار برای شرکت در ضیافت‌های رسمی که باب میلش نبود و همچنین اداره برخی امور نخست‌وزیری توسط مصدق در بستر بیماری را راهی برای گریز از مخالفت‌ها و انتقادات و برخاسته از ممنوعیت‌های روان‌شناختی وی می‌دانند (کاتوزیان، ۱۴۰۱: ۲۳۲) ابوالحسن ابتهج نیز از کسانی است که معتقد است اینکه مصدق در موقعیت‌های مختلف لباس‌های متفاوت رسمی (در ملاقات با سفرای خارجی) یا غیررسمی (در ملاقات با وکلا و وزرا) می‌پوشید یا بسته به موقعیت در رختخواب یا از پشت میز رسمی به اداره امور می‌پرداخت را ناشی از جلب توجه و عوام‌فریبی وی می‌داند و ابتهج معتقد است اگر در مجلس یا دیدار یا دادگاه یا زندان موقعیت به نفع مصدق نبود خود را به غش می‌زد و از این طریق شرایط را به نفع خود تغییر می‌داد (ابتهج، ۱۹۸۲). این ادعای ابتهج توسط مظفر بقایی نیز تأیید شده است تا آنجا که حتی استعفای مصدق پس از نپذیرفتن وزارت جنگ وی توسط شاه را بیشتر به دلیل فرار مصدق از شکست در دادگاه لاهه و خراب‌شدن وجهه او در انظار عمومی می‌داند تا جایی که در همین دیدار با شاه نیز از ابزار غش کردن برای به‌دست آوردن کنترل اوضاع استفاده کرده است (کاتوزیان، ۱۴۰۱: ۲۳۳).

---

<sup>۵</sup> قبل از اعلام رأی دیوان لاهه ناچار شد به تهران بازگردد و در مراسم افتتاحیه مجلس شرکت جوید. او هنوز معتقد بود که رأی دیوان علیه ایران خواهد بود. از همین رو لحظه‌ای که شاه با پیشنهاد او در مورد وزارت جنگ مخالفت ورزید، مصدق هم تصمیم به استعفا گرفت و عازم ترک دربار شد. شاه که نگران بود مبدا نیروها در داخل و خارج مجلس علیه او بسیج شوند، جلو در ایستاد تا مثلاً نگذارد مصدق دربار را ترک گوید. پیرمرد که نتوانسته بود شاه را قانع کند دچار غش و ضعف شد. معلوم نیست این غش ناشی از همان ناراحتی اعصاب بود که گاهی به سراغش می‌آمد یا غش دیپلماتیک به منظور فرار از بن بست بود. وقتی به هوش آمد دو طرف توافق کردند که اگر تا ساعت ۸ بعد از ظهر آن روز مصدق خبری از جانب شاه نشنود استعفایش را بفرستد و دقیقاً همین طور هم شد. او روز ۲۵ تیر بدون اطلاع، دوستان، همکاران مشاوران یا وزیران کابینه استعفا کرد. مصدق برای کناره‌گیری دلایلی داشت که دیدیم و خواهان ادامه نبردی که همکاران و مشاورانش توصیه می‌کردند نبود. او حتی قبل از ترک تهران به سوی احمدآباد برای مردم یک پیام رادیویی نفرستاد. ظاهراً می‌خواسته است نفس راحتی بکشد.

## ۵. نیاز به پشتیبان

مصدق در بسیاری از امور سعی داشت به هر طریقی پشتیبانی مردم را به دست بیاورد به طوری که گاهی برخی از منتقدین او معتقدند بسیاری از اقداماتش پوپولیستی و در جهت عوام‌فریبی بوده است (لوئیس و بیل، ۱۳۶۸: ۴۲۵) برخی نیز این اقدامات را ناشی از تلاش برای کسب پشتیبانی به منظور صیانت از قدرت و حتی جان‌ش در مواجهه با دشمنان خارجی و داخلی‌اش می‌دانند (لوئیس و بیل، ۱۳۶۸: ۴۸۵۹). مهدی پیراسته در اشاره‌ای مستقیم به انتخابات مجلس شانزدهم و تلاش مصدق و جبهه ملی برای کسب این پشتیبانی چنین می‌گوید:

«موقعی که انتخابات شروع شد، ما تقریباً هر روز خدمت آقای دکتر مصدق بودیم. ایشان اعلام کردند که ما باید مجدداً برای جلب افکار عمومی و تحصیل آزادی انتخابات به تحسن برویم... مصدق تصمیم گرفت که این بار نیز در دربار تحسن صورت بگیرد. این بود که ایشان اعلامیه‌ای صادر کردند که ما روز جمعه در یکی از روزهای بهمن ۱۳۲۸ در دربار تحسن اختیار می‌کنیم و از مردم شجاع و وطن‌دوست و آزادی‌خواه ایران می‌خواهیم که ما را در این روز تنها نگذارند» (پیراسته، ۱۹۸۵)

یکی دیگر از نشانه‌های محبوبیت طلبی را می‌توان اغراق در بیان سن برد که فرد سعی می‌کند سن خود را بالاتر نشان دهد تا بیشتر در کانون توجهات قرار گیرد. کریمت روزولت رهبر عملیات کودتای ۲۸ مرداد در کتابش می‌گوید: «نخست‌وزیر بر حسب آن که بخواهد خود را پیر یا فرتوت معرفی کند تاریخ تولد خود را گاهی ۱۲۵۰ و گاهی ۱۲۶۰ اعلام می‌کرد؛ اما تاریخ تولد واقعی وی بهار ۱۲۶۱ است» (Roosevelt, 1979)

حسین مکی از نزدیکان مصدق در ابتدای نهضت البته بر این باور است که این پشتیبانی از مصدق از سوی مردم وجود داشت:

«اگر مصدق در نتیجه حرص حکومت فردی و عدم اطمینان به دیگری، بسیاری از طرفداران اولیه خود را از دست نم (مکی، ۱۳۷۸) داد به این زودی‌ها از کرسی نخست‌وزیری نمی‌افتاد. مصدق اگر مریض می‌شد، بچه‌های تهران برایش می‌خواندند «مصدق عزیزم دیگر نگو مریضم از دست آیت‌الله ول کن بابا اسدالله مصدق همین که نطقی از رادیو می‌کرد، جوانان تهران برایش می‌خواندند: از جان خود گذشتیم با خون خود نوشتیم، یا مرگ یا مصدق» مصدق کسی بود که ایرانیان او را پیشوا و رمز ملیت و نمونه وطن‌پرستی و فرمانده اول خود در مبارزه با انگلیسی‌ها می‌دانستند.» (مکی، ۱۳۷۸)

مصدق حتی ترجیح می‌داد جلسات هیئت دولت را روی تخت بر گزار کند کلالی از وزرای کابینه دکتر مصدق در ابتدای نقل خاطره‌ای از بررسی اختلاف ایران و شرکت نفت انگلیس در جلسه رسمی کابینه در خرداد ۱۳۳۰

می گوید: «دکتر حسب المعمول روی تخت دراز کشیده و اظهار کسالت می کرد» (کلالی، ۱۳۸۲: ۸۰) که در واقع نشان از پر تکرار بودن اظهار تمارض مصدق به بیماری است. یا موردی دیگر با اشاره این تمارض و جلب توجه و محبت از سوی مصدق در مهرماه ۱۳۳۰، هنگامی که در حال عزیمت به جلسه سازمان ملل در آمریکا برای موضوع نفت ایران بود و گروه‌هایی متعددی برای بدرقه وی در فرودگاه حاضر بودند، اشاره می کند:

دکتر یک ربع به ساعت شش رسید همین که از اتومبیل پیاده شد طوری خودش را به بی حالی زده بود و ضعف کرده و وانمود می کرد که همه بگویند با این رنجوری و ناخوشی آماده خدمت شده است. در صورتی که خدا می داند و همه اشخاص تیزبین می فهمند که این اداها صرفاً برای تظاهر است. خلاصه سلام و صلوات فراوان نصیب ایشان گردید در حالی که دور او را جمعیت گرفته بود به سمت طیاره رهسپار و داخل طیاره شد (کلالی، ۱۳۸۲: ۲۰۷-۲۰۸)

گاهی این قبیل اقدامات پوپولیستی تا جایی پیش می رفت که از سوی مصدق اقدامات خلاف قانون اساسی سر می زد. از آن جمله می توان به برگزاری رفراندوم برای انحلال مجلس نام برد. و یا دفاعی که از خود در دادگاه نظامی پس از کودتای ۲۸ مرداد انجام داد. تیمسار آزموده باز پرس دکتر مصدق در پاسخ به سوالی که از وی در مورد عدم حضور هیات منصفه در دادگاه مصدق و اعتراض مصدق به این اقدام حکومت شاه که آن را خلاق قانون اساسی بودن این اقدام و عدم آزادی دادگاه در صدور رای خود می گوید:

«پاسخ بنده این است که دکتر مصدق به اصطلاح عوام فریب بود. هر حرفی می زد برای فریب عوام بود نه برای کسانی که وارد هستند» آزموده استدلال می کند که طبق قانون مجلس جرم مصدق در صلاحیت دادگاه نظامی بوده و وی دادستان ارتش بوده و کار خلاف قانونی انجام نداده است. آزموده البته استدلال می آورد با توجه به فرمان عزل مصدق که در ۲۵ مرداد از سوی نصیری به وی ابلاغ شده بود، وی از آن تاریخ نخست وزیر قانونی نبوده است بر همین اساس سخنان وی در دادگاه نظامی و گفتن اینکه ۲۵ مرداد حکومت شاه در پی کودتا بوده از سوی مصدق در جهت عوام فریبی بوده است (آزموده، ۱۹۸۴)

ابراهیم گلستان که بری فیلم برداری از اتاق خصوصی مصدق و هنگام کار و استراحت پیش از کودتای ۲۸ مرداد به وی مراجعه نموده است می گوید: «در این مدت لباسش را عوض کرده بود، پیژامه پوشیده بود... حالا این چقدر واقعی بود اینکه برای استراحت لباسش را عوض کرده بود یا می خواست با ایماژ پیژامه‌ای در فیلم تجلی پیدا کند... نمی دانم چقدر واقعی است». (خوشنام، ۱۳۹۲)

**تطبیق نظام الگوی پرسونا کارل گوستاو یونگ بر شخصیت دکتر مصدق**



طبق کهن‌الگوی پرسونا بسیاری از افراد هستند که علی‌رغم توانایی‌ها و ظرفیت‌های شخصی نقاب‌هایی بر روی شخصیت خود می‌زنند و وقتی آن نقاب را به طور ناخودآگاه باور می‌کنند که بعضاً موجب می‌شود زیر بار مسئولیت‌هایی بروند که ممکن است برای آن‌ها سنگین باشد و حتی نتوانند از عهده آن بر بیایند افراد نزدیک دکتر مصدق بر این مسئله اذعان داشتند به طور مثال

البته ممکن است منشأ این رفتار ذهنیتی باشد که فرد در خود پرورانده است به‌عنوان مثال مهدی پیراسته در توصیف شخصیت دکتر مصدق می‌گوید: «من فکر می‌کنم حالا که پشیمانم گاهی، فکر می‌کنم که شاید اگر ما به‌جای مخالفت با دکتر مصدق دورش را گرفته بودیم، مصدق‌السلطنه برای من قطعی قطعی است که آدم وطن‌پرستی بود. اما برای من باز هم قطعی است که خودش را هم بیشتر از وطن دوست داشت.» (پیراسته، ۱۹۸۵) وی در ادامه با نقد مصدق به دلیل اینکه وجهه‌اش در بین مردم برایش بیش از هر چیزی اعم از منافع کشور یا روابط شخصی‌اش مهم بود چنین می‌گوید: «یک مرد وطن‌پرست نباید که فکر بکند که اگر این کار را بکنم عوام چه می‌گویند... دکتر مصدق تنها عیبی که داشت به نظر من این بود که خیلی به وجهه‌اش اهمیت می‌داد» پیراسته نقل‌قولی از متین دفتری داماد مصدق بیان می‌کند که در آن احمد مصدق، فرزند مصدق این اهمیت‌دادن پدرش به وجهه‌اش را این‌گونه بیان می‌دارد: «که اگر پاپا بداند که سر من، یعنی سر پسرش را می‌برند زیر پاهایش می‌گذارد یک وجب می‌رود بالا مردم بیشتر برایش دست می‌زنند، این کار را می‌کند.» (پیراسته، ۱۹۸۵)

مورد دیگری که در کهن‌الگوی پرسونا وجود دارد این است که هیچی برای فرد به‌اندازه خودش اهمیتی ندارد؛ ولی شخصیتی را به نمایش می‌گذارد که انگار خودش اهمیتی ندارد و حاضر است برای بقیه دست به فداکاری بزند در این موضوع مهدی پیراسته از اختلافش با دکتر مصدق پرده‌برداری می‌کند. این موضوع قیومیت که توسط دختر مسعود نیز تأیید شده از نظر پیراسته بر خلاف نیت انسانی مصدق و برای فریب و جلب نظر مردم توسط مصدق انجام شده و هنگامی که می‌بیند برای او می‌تواند دردسر ایجاد کند، استعفا می‌دهد. پیراسته این اقدام مصدق را ناجوانمردانه می‌داند: «... ناجوانمردی تلقی کردم و اعتقادم از دکتر مصدق سلب شد، و بعلاوه اصولاً من هر کسی که بخواهد برخلاف آنچه هست در جهت فریب مردم باشد از آن منزجر هستم... من معتقدم به این که هر کسی... همان که هست باید باشد. این فریب مردم؛ یعنی این که آدم مردم را داخل آدم نداند و بخواهد مثل یک بچه گولشان بزند و من از این کار از اول عمرم متنفر بودم حالا هم متنفرم. دکتر مصدق یک کارهایی می‌کرد که جنبه عوام‌فریبی داشت...» (پیراسته، ۱۹۸۵)

یکی دیگر از نقاب‌هایی که افراد در نظام پرسونا می‌زنند نقابی است که موجب می‌شود فرد تمام تلاش خود را کند تا ذره‌ای از محبوبیتش نزد مردم کم نشود و تمام تلاشش این است که بتواند روزبه‌روز به شهرتش اضافه کند

در همین رابطه علی امینی بر این باور است که مصدق برخلاف قوام حاضر نشد محبوبیت و شهرت خودش را فدایی مملکت کند. (امینی، ۱۹۸۳-۱۹۸۶)

پیراسته هم از دیگر افرادی هست که درباره مصدق می گوید: «اسمش را دوست داشت، وجهه اش را دوست داشت. یک مرد وطن پرست نباید که فکر بکند که اگر این کار را بکنم عوام چه می گویند... دکتر مصدق تنها عیبی که داشت به نظر من این بود که خیلی به وجهه اش اهمیت می داد... این تنها نقطه ضعفی بود که دکتر مصدق داشت و حال این که مرد وطن پرست باید اولاً واقع بین باشد، به علاوه اگر گاهی لازم باشد فحش حتی ترور حتی غارت و همه چیز را به خودش بخرد برای وطنش کار بکند. اگر ما رفته بودیم دور دکتر مصدق شاید این قدر تحت نفوذ این هایی که نگذاشتند مسئله نفت حل بشود قرار نمی گرفت... همین این ها باعث شدند که نگذاشتند دکتر مصدق نفت را حل بکند و مصدق را می ترساندند از این که مردم ممکن است از شما برگردند.» (پیراسته، ۱۹۸۵)

پیراسته می گوید: «والا به نظر من آن قدر که من دستگیرم شد، وطن پرست به حد اعلا. ناسیونالیستی در درجه اعلا بود. خب یک قدری در ایشان باید هر سیاستمداری باید لابد این را داشته باشد و از نظر مردم یک حالت اداره کردن مردم به هر نحوی شده محبوب بودن، طالب بودن در محبوبیت بین مردم این درس شدید بود»

ابوالحسن ابتهاج هم در مورد این عوام فریبی و نقاب بر چهره مصدق علاوه بر اینکه معتقد است «فکر کار بود؛ ولی بیشتر علاقه مند بود که وجهه عمومی اش را داشته باشد» چنین می گوید:

می دانید مصدق یک مرد فوق العاده عوام فریبی بود و خیلی خوب می دانست که چه جور مردم را جلب بکند از این لحاظ واقعاً استاد بود و اگر در زندگی روزمره او در موقعی که تصدی نخست وزیری داشت نگاه بکنید می بینید در یک روز ممکن بود که چهار پنج مرتبه لباس عوض کرده باشد. وقتی که به وکلا وزرا و غیره اینها می خواست صحبت بکند توی رختخوابش می نشست لباس پیژامه اش را می پوشید با آنها صحبت می کرد اینها. سفیری کسی می آمد فوراً لباس سورمه ای خیلی تمیز مرتبی می پوشید یک مرد خیلی منظم مرتب مثل یک سفیر دیگری همان جور آنها را می پذیرفت اینها... از لحاظ جلب مردم او واقعاً استاد بود و خوب می دانست که با هر دسته و گروهی چه جور رفتار بکند چه جور حرف بزند فلان اینها و در مجلس هم هر وقت که مصلحت او بود غش می کرد و تمام جریان را به هم می زد می ریختند آنجا آقای مصدق حالشان به هم خورده فلان اینها تمام سن را تغییر می داد با این کارهایی که می کرد (ابتهاج، ۱۹۸۲).

پیراسته در تأکید بر شخصیت پرسونا مصدق هم راستا با ابتهاج این گونه می گوید: «از لحاظ جلب مردم او واقعاً استاد بود و خوب می دانست که با هر دسته و گروهی چه جور رفتار بکند چه جور حرف بزند فلان اینها و در

مجلس هم هر وقت که مصلحت او بود غش می کرد و تمام جریان را به هم می زد می ریختند آنجا آقای مصدق حالشان به هم خورده فلان این ها تمام سن را تغییر می داد با این کارهایی که می کرد... منظورم این بود که این کارها را خوب بلد بود که انجام بدهد. در این کار مثل یک آرتیست بود واقعاً. خوب باید تصدیق کرد که کسانی که سمت های سیاسی در این زمینه دارند این استعداد خداداد را اگر داشته باشند در کارشان خیلی کمک می کند بلا تردید و آنهایی که برخلاف مثل فرض کنید همان رزم آرا که گفتم هیچ گونه این کارها را بلد نبود اصلاً و با همه به یک صورت صحبت می کرد. مثلاً افسر بود همان جور صحبت می کرد تا سفیر بود همان جور صحبت می کرد یک کسبه این ها هم اگر آمده بودند پیش او باز همان جور صحبت می کرد. اما او بلد بود که با کسبه آن جوری که او میل دارد و باید با او آن جور صحبت می کرد یک سفیر می آمد با او مثل یک سفیر صحبت می کرد و این مطلب را دیگران هم بعد متوجه شده بودند؛ ولی خوب او رل خودش را بازی می کرد و توجهی با این که آن ها چه فکر می کنند نداشت و کارش را می کرد. به هر صورت یک روزی ما در شورای عالی برنامه که نشسته بودیم خبر آوردند که شهر شلوغ شده است خیلی به هم ریخته است.» (Sharif-Emami, 1982)

دین آچسن به محض آنکه با مصدق روبرو می شود به یاد شخصیت لوب در نمایشنامه اثر جیمز باریه می افتد. دین آچسن در ایستگاه یونیون او را ملاقات کرد و با پیرمرد خمیده ای شد که با کمک عصا و پسرش که زیر بازوانش را گرفته بود لنگ لنگان از سکوی ایستگاه قطار پایین می آمد؛ اما همین که چشمش به استقبال کنندگان افتاد عصا را به کناری انداخت و از بازوان و جلوتر از بقیه به سراغ استقبال کنندگان آمد. دین آچسن می نویسد: خیلی بامزه مثل بچه ها روی صندلی نشست و پاهایش را زیر صندلی به هم قلاب کرد خیلی بامزه بود و این طوری خیلی بیشتر شبیه آقای لوب در نمایشنامه جیمز باریه شده بود آچسن به یادآوری خاطره ای در بلیر هاوس، اقامتگاه مهمانان ریاست جمهوری، می پردازد و می گوید: مصدق به ناگهان و به عمد از آن حالت بشاش و بچگانه بیرون آمد. سمت رئیس جمهور ترومن خم شد و ناگهان قیافه رقت انگیزی به خود گرفت و با صدای لرزانی: گفت آقای رئیس جمهور! من از طرف کشوری فقیر صحبت می کنم کشوری، بیابانی کشور شن و خاک با تعدادی شتر و گوسفند.

به آچسن سخن مصدق را قطع می کند و می گوید: «البته شن و نفت! که ایران را شبیه به ایالت تگزاس آمریکا می کند» مصدق خنده بی رمقی بر لب می نشاند و کل نمایش را در همین نقطه به پایان می رساند. (Roosevelt, 1979)

کلالی هم در خاطراتش پرسونا را در شخصیت مصدق با بیان خاطرات روزانه از تعامل کاری با مصدق بیان می کند، او معتقد است مصدق در عین حالی که به دلیل تحریم های غربی ها در فروش نفت دچار مشکل شده بود و برنامه و فکری برای کشور نداشت، دچار بی عملی شده بود و بسیاری کارها را نه برای تأثیرگذاری مثبت در

اداره کشور که برای عوام‌فریبی انجام می‌داده است تا وجاهت (به گفته کلالی دروغین او) در بین مردم دچار خدشه نشود (کلالی، ۱۳۸۲: ۱۷۱-۱۷۲) کلالی در این مورد بیان کرده است:

«بیچاره مردم را به جز عوام‌فریبی و تظاهر دیگر کار و عمل در کار نیست و برای آنکه زمینه برای کلیه اصلاحات اجتماعی و عمران و آبادی حاضر است دکتر مصدق در این باب قدمی برنداشته و برنخواهد داشت جز هوچیگری و عوام‌فریبی متاعی ندارد.» (کلالی، ۱۳۸۲: ۲۰۱) او معتقد است حتی موضوع نفت نیز نقابی بر ناتوانی‌های مصدق در اداره کشور بوده است: «دکتر مصدق هم به دفع‌الوقت و سیاست روزمره وقت می‌گذراند و موضوع نفت را هم برای الغاء یک عده مردم بی‌خبر و بی‌اطلاع و معترض بلا تکلیف گذارده و آن به آن بدتر می‌شود.» (Kalali, 1982: 98) کلالی در همان زمان معتقد است رکود و بی‌عملی در اداره مملکت به این دلیل است که مصدق «سوءظن و تردید رأی و تلون بسیار دارند و نمی‌توانند تصمیم بگیرند کار مثبت بلد نیستند همه امور مملکت در حال رکود است» (Kalali, 1982: 141) وی بر این باور است که دکتر مصدق با حسن‌نیت ابداً وارد به کار مملکت‌داری نیست (کلالی، ۱۳۸۲: ۱۶۱) کلالی بر این باور است که «روش ایشان هم تا به حال هم کمیسیون‌بازی و فرار از مسئولیت و لوٹ کردن مسئولیت بوده است هر کار هم که به ایشان عرضه شود و ناچار باشند تصمیم بگیرند فوری می‌گویند کمیسیون درست کنید و آنهایی که وارد به جریانات هستند خوب می‌فهمند که این کمیسیون‌بازی از ناتوانی و برای فرار از مسئولیت است که اگر بعدها ایراد و اعتراضی باشد گناه آن متوجه دیگران شود و دکتر مصدق کسی است که برای حسن شهرت و حفظ شهرت دریغ نخواهد داشت که صدها بی‌گناه را گناهکار قلمداد کند. در سیاست هم تقوی لازم است و خدا می‌داند راست می‌گویم ابداً تقوای سیاسی ندارد.» (کلالی، ۱۳۸۲: ۱۹۸).

این انتقادات کلالی به شخصیت مصدق روزه‌به‌روز بیشتر می‌شود به طوری که در روزنگار

دوشنبه ۴ شهریور ۱۳۳۰ این گونه می‌نویسد:

«با آقای دکتر مصدق کار کردن بسیار مشکل است. سوءظن، مردد بودن، منفی‌بافی، تظاهر، عوام‌فریبی خودخواهی از صفات بارز ایشان است و کسی که پیوسته منفی‌بافی را دوست داشته است در کار مثبت نمی‌تواند تصمیم بگیرد و بسیار متزلزل است و به همین جهت با ایشان کار کردن خیلی مشکل است.» (کلالی، ۱۳۸۲: ۱۶۴)

غلامحسین مصدق پسر دکتر مصدق از انتقادات فاطمی از دکتر مصدق می‌گوید:

امیر پیشداد هم بر این بی‌عملی مصدق تأکید دارد و نقدهای متحدین پیشین مصدق به عملکرد وی را ناشی از این می‌داند که مصدق جز در مسئله نفت و قانون انتخابات دنبال اصلاحی در کشور نبود و همین عدم برنامه‌ریزی و بی‌توجهی به مسائل داخلی سبب شده بود در مقابل فشار غربی‌ها نتواند اقدام مؤثری انجام دهد. پیشداد این انتقادات را از زبان خلیل ملکی و اعضای حزب زحمت‌کشان بیان می‌کند. البته مصدق در پاسخ به این نقدها و بی‌عملی‌اش در اصلاحات داخلی چنین می‌گوید: «من این کار را نکردم برای اینکه می‌دانستم که اگر دست به

چنین کاری بزنم، نیروی ما، یعنی نیروی ملت ایران، در مقابل دشمن پراکنده خواهد شد. برای اینکه شما به منافع هر گروهی که دست بزنید، مسلماً صدای آن‌ها علیه دولت برخواید آمد و این چیزی است که دشمنان خارجی مملکت آرزو دارند»

اما اعضای حزب زحمت‌کشان و نیروی سوم بر این باور بودند که این توجیه مصدق غیرقابل‌پذیرش است چراکه: «ملت ایران را برای مدت درازی فقط برای ملی کردن صنعت نفت یا اصلاح قانون انتخابات نمی‌توان به حالت بسیج و آماده‌باش نگاه داشت» بلکه «باید به خواست‌ها و مطالبات بخش‌ها و قشرهای اجتماعی مختلف که این نهضت را حمایت و پشتیبانی می‌کنند، توجه کرد. باید دید که چرا روستاییان تاکنون به نهضت ملی کشانده نشدند و این عین واقعیت بود. تا آن زمانی که این مسائل مطرح بود نهضت ملی فقط در شهرهای بزرگ، پشتیبان و حامی داشت و در روستاهای ایران هیچ‌کس از ملی کردن صنایع نفت کوچک‌ترین سخنی نمی‌گفت»

امیر پیشداد بر این باور است که علت شکست نهضت ملی شدن صنعت نفت در ۲۸ مرداد را نه قوت نیروی استعمار و خارجی که ناامیدی مردم از برآورده شدن خواسته‌های سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی‌شان توسط دولت مصدق بود که در نتیجه آن پشتیبانی خود از مصدق را قطع کردند بر خلاف سی تیر که تا پای جان از سیاست‌های مصدق حمایت کرده بودند (پیشداد، ۱۹۸۴).

### نتیجه‌گیری

مصدق شخصیتی اثرگذار در تاریخ معاصر ایرانیان است که گاهی و تا حد تقدس برای برخی از طرفدارانش پرستش می‌شود به طوری که شخصیت وی را بری از هر نوع نقص و انتقادی می‌دانند. این نوع نگاه به مصدق البته تنها نگاه نیست در نقطه مقابل این نگاه کسانی هستند (اغلب طرفداران سلطنت پهلوی) که منتقد یکسره اقدامات مصدق هستند و به دلیل مواضع مشروطه‌خواهانه مصدق که در مقابل قدرت مطلقه رضاشاه و محمدرضا شاه قرار می‌گیرد را با دیدگاهی منفی بیان می‌کنند. یافته‌های این پژوهش نشان می‌دهد که مصدق نه آن شخصیت سفید طرفداران است نه آن شخصیت کاملاً سیاه منتقدینش. مصدق علی‌رغم خدمات ارزنده‌اش در ملی کردن صنعت نفت که سرآغاز حرکتی استقلال‌طلبانه و دنباله‌دار در خاورمیانه بود، پشت نقاب تأییدطلبی خود قرار گرفته و علی‌رغم همه تلاش‌ها، در کنار زدن نقاب ناتوان است. این نقاب و شخصیت نمایشی مصدق در کنار تلاش او برای جلب توجه، تحسین، کمال‌طلبی و... سبب شد هم فهم واقعی از شخصیت مصدق در اذهان ایرانیان شکل نگیرد هم اینکه فرصت تاریخی ایرانیان برای دستیابی به دموکراسی از دست رود که نتیجه آن کودتای ۱۳۳۲ و

سقوط دولت وی بود. مصدق اگر بیش از حفظ ایماژش در اذهان مردم، بر بیان واقعیات با آنها تکیه می کرد شاید در حفظ دولتش که تحت شدیدترین تحریم‌ها بود موفق تر بود. حفظ تصویر ذهنی مصدق در اذهان ایرانیان سبب شد گاهی مصدق برای اقناع و همراهی مردم دست به اقدامات خلاف قانون اساسی بزند و حتی از محبوبیت خود برای دستیابی به خواسته‌های غیرقانونی بهره ببرد، یا حتی با ارائه تصویری غیرمعمول از خود (همانند پوشیدن پیژامه در جلسات رسمی، سر گذاردن بر شانه و کیل تسخیری و خوابیدن در جلسه دادگاه و غش کردن در مواقعی که با بحران رودررو می شود) سعی در جلب توجه و مهر مردم به خود بود تا احقاق حق.

## منابع

ابتهاج، ابوالحسن، مصاحبه کننده حبیب لاجوردی، ۱۳۶۰، پروژه تاریخ شفاهی ایران، کان، (۹ آذر) [/https://iranhistory.net/ebtehaj](https://iranhistory.net/ebtehaj)

امینی، علی، مصاحبه سپهر ذبیح و هرمز حکمت، ۱۳۶۲ و ۱۳۶۵، بنیاد مطالعات ایران، پاریس، (بهمن و مهر) [/https://fis-iran.org/fa/oral-history/amini-ali](https://fis-iran.org/fa/oral-history/amini-ali)

امینی، علی، مصاحبه کننده حبیب لاجوردی، ۱۳۶۰، پروژه تاریخ شفاهی ایران، (۱۲ آذر) [/https://iranhistory.net/amini-ali](https://iranhistory.net/amini-ali)

میرفطروس، علی (۲۰۰۸)، آسیب شناسی یک شکست، نشر کتاب

آزموده، حسین، مصاحبه ضیا صدقی، ۱۳۶۳، پروژه تاریخ شفاهی ایران، لادفانس، (۴ فروردین) [/https://iranhistory.net/azmoudeh](https://iranhistory.net/azmoudeh)

برزآبادی فراهانی، مجتبی (۱۳۷۹)، زندگی و افکار دکتر محمد مصدق، تهران: اوستا

برزگر، ابراهیم. (۱۳۸۹)، نظریه هورنای و روان شناسی سیاسی ناصرالدین شاه؛ از کودکی تا عزل

نوری، پژوهشنامه علوم سیاسی، ۶(۱۱)(۲۱)، ۳۵-۷۳

پیراسته، مهدی، مصاحبه کننده حبیب لاجوردی، ۱۳۶۴، پروژه تاریخ شفاهی ایران، پاریس، (خرداد) [/https://iranhistory.net/piraste](https://iranhistory.net/piraste)

پیشداد، امیر، مصاحبه کننده ضیاء صدقی، ۱۳۶۲، پروژه تاریخ شفاهی ایران، لوشن، (۱۳ اسفند)

[/https://iranhistory.net/pishdad](https://iranhistory.net/pishdad)

ترکمانی باراندوزی، وجیهه، و چمنی گلزار، ساناز، (۱۳۹۳)، «پرسونا از دیدگاه زویا پیرزاد»، بهارستان سخن (ادبیات فارسی)، ۱۰(۲۶)، ۱۴۵-۱۶۲.

تفضلی، محمود (۱۳۵۸) مصدق، نفت، کودتا، تهران: امیر کبیر.

حجتی، ابوالمجد (۱۳۸۳)، مرد سال و سده و هزاره، تهران: سیمای فرهنگ

خوشنام، الهام (۱۳۹۲) گفته‌های ابراهیم گلستان در متن و حاشیه واقعه ۲۸ مرداد،

<https://p.dw.com/p/19SKc>

دولت‌شاهی، مهرانگیز، مصاحبه کننده شاهرخ مسکوب، ۱۳۶۳. پروژه تاریخ شفاهی ایران پاریس،

[/https://iranhistory.net/dowlatshahi0](https://iranhistory.net/dowlatshahi0) (۸ خرداد).

رسولی پور، مرتضی، (۱۳۸۲)، نا گفته های دولت دکتر مصدق، تهران، موسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران.

رضاقلی، علی، (۱۳۸۹)، جامعه شناسی نخبه کشی، تهران: نشر نی.

زندیه، حسن، و احمدی رهبریان، حسین، (۱۳۹۵)، شهربانی و مدیریت بحران در دولت دکتر

مصدق (۱۳۳۰-۱۳۳۲)، مطالعات تاریخ انتظامی، ۳(۱۱)، ۱-۲۸.

سیاسی، علی اکبر، (۱۳۹۹)، نظریه‌های شخصیت یا مکاتب روانشناسی، تهران، انتشارات دانشگاه تهران.

شریف امامی، جعفر، مصاحبه کننده حبیب لاجوردی، ۱۳۶۱، پروژه تاریخ شفاهی ایران،

[/https://iranhistory.net/sharif-emami](https://iranhistory.net/sharif-emami) (۲۳ اردیبهشت)

شولتز دوان و سیدنی الن شولتز، (۱۴۰۰)، نظریه‌های شخصیت، ترجمه یحیی سیدمحمدی، تهران، ویرایش.

طاهری، سیدمهدی، (۱۳۸۹)، روان شناسی سیاسی شخصیت محمد رضا پهلوی با تکیه بر نظریه

کارن هورنای، جستارهای سیاسی معاصر، ۱(۲)، ۶۵-۸۵.

- فدائی، فرید، (۱۳۸۱)، *یونگ و روانشناسی تحلیلی او*، تهران، دانژه.
- کاتوزیان، همایون، (۱۴۰۱)، *مصدق و نبرد قدرت*، تهران، انتشارات رسا.
- کریمی گیلایه، یاسر، برومندا علم، عباس، و فیضی، کیومرث، (۱۳۹۸)، *مقایسه کنش سیاسی محمد مصدق و جمال عبدالناصر در مواجهه با استعمار: شباهت ها و تفاوت ها*، پژوهشنامه تاریخ اسلام، ۹(۳۶)، ۸۷-۱۱۲.
- لاجوردی، حبیب، (۱۳۸۳)، *خاطرات امیر تیمور کلالی*، بتزدا، مریلند، مرکز مطالعات خاورمیانه دانشگاه هاروارد
- لاندین، رابرت ویلیام، (۱۴۰۰)، *نظریه ها و نظام های روانشناسی (تاریخ و مکتب های روانشناسی)*، ترجمه مهدی سیدمحمدی، تهران، ویرایش.
- لوئیس، ویلیام راجر و جیمز بیل (۱۳۶۸)، *مصدق، نفت و ناسیونالیسم ایرانی*، ترجمه: عبدالرضا هوشنگ مهدوی، تهران، فرهنگ نشر نو
- مکی، حسین، (۱۳۷۸)، *کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲*، تهران، علمی.
- نجمی، ناصر (۱۳۷۷)، *دکتر مصدق بر مسند حکومت*، تهران: نشر پیکان
- هورنای، کارن، (۱۴۰۰) *عصبانیت های عصر ما*، ترجمه ابراهیم خواجه نوری، تهران، نگاه.
- یزدانیان، مسعود، (۲۰۲۰)، *دکتر محمد مصدق دمکراتی مستبد*، لندن: نشر مهری.

## Reference

Boeree, Dr. C. George, (1997), *KAREN HORNEY*,  
<https://webspaceship.edu/cqboer/horney.html>.

Broady, Timothy, (2015), *The carer persona: Masking individual identities*, *Persona Studies*, 1, 65-75.

Coolidge, Frederick & Moor, Candace & Yamazaki, Tomoko & Stewart, Sharon & Segal, Daniel, (2001), *On the relationship between Karen Horney's tripartite neurotic type theory and personality*



*disorder features*, Personality and Individual Differences, 30, 1387-1400.

Corner, J, (2000), *Mediated persona and political culture: Dimensions of structure and process*, European Journal of Cultural Studies, 3(3), 386-402.

Giles, David, (2020), *A Typology of Persona as Suggested by Jungian Theory and the Evolving Persona Studies Literature*, Persona Studies. 6. 15-29.

Horney, karen, (2013), *Our inner conflicts: A constructive theory of .neurosis*, Routledge

Kalali, Amirteymour, interview by Habib Ladjevardi, (1982), *Memoirs of M. E. Amirteymour Kalali*, Center for Middle Eastern Studies of Harvard University.

Lee Sigelman (2001) *The Presentation of Self in Presidential Life: Onstage and Backstage With Johnson and Nixon*, Political .Communication, 18:1, 1-22

Marshall, P David, (2014), *Celebrity and power: Fame in .contemporary culture*, U of Minnesota Press

Marshall, P. & Barbour, Kim, (2015), *Making Intellectual Room for Persona Studies: a New Consciousness and a Shifted Perspective*, Persona Studies, 1, 1-12.

Mayer, John & Leichtman, Michelle, (2012), *Saddam Hussein is "dangerous to the extreme": The ethics of professional commentary on public figures*, Psychology of Popular Media Culture, 1, 3-22.

Nettmann, Raymond W and van Deventer, (2013), *"The relationship between Enneagram type and Karen Horney's interpersonal trends measured as compliance, aggression and detachment"*, The Enneagram Journal (International Enneagram Association) 6 (1): 41.

Post, J. M. (Ed.). (2003). *The Psychological Assessment of Political Leaders: With Profiles of Saddam Hussein and Bill Clinton*. University of Michigan Press.

Rezaei Bajestani, mahdi, Ebrahim Barzegar and Hossein Salimi Bajestani (2015), Political Psychology of Dr. Mohammad Mosaddeq with an emphasis on Horney theory. *The social sciences*, vol 10. Pages 2249-2255

Roosevelt, Kermit, (1979), *the Struggle for the Control of Iran*.

## In Persian

Amini, Ali, interview by Habib Lajvardi. 1981, Iranian Oral History Project, Paris, (3Dec) <https://iranhistory.net/amini-ali/>

Amini, Ali, interview by Hekmat, Hormoz & Zabih, Sepher, 1983 & 1986, Foundation of Iranian Studies, Paris, (Jan & Sep) <https://fis-iran.org/oral-history/amini-ali/>

Azmoudeh, Hossein, interview by Ziya Sedghi, 1984, Iranian Oral History Project, La Défense, (24 March) <https://iranhistory.net/azmoudeh/>

Barzegar, E, (2010), *Karen Horney Theory and Political Psychology of Nasir Al-din Shah: From Childhood to the Removal of Noori from the Office*, Research Letter of Political Science, vol.6(no 1).

Dolatshahi, Mehrangiz, interview by Shahrokh Meskob, 1984, Iranian Oral History Project, Paris, (May 29). <https://iranhistory.net/dowlatshahi0/>

Duane P. Schultz & Sydney Ellen Schultz, (2021), *Theories of Personality*, Yahya Seyed Mohammadi, Tehran, Virayesh

Ebtehaj, Abolhassan, interview by Habib Lajvardi, 1981, Iranian Oral History Project, Caen, (30 Nov) <https://iranhistory.net/ebtehaj/>

Fadai, Farbod, (2002), *Carl Gustav Jung The Founder of Analytical Psychology*, Tehran, Danjeh Pub

Horney, karen, (2020), *The neurotic personality of our time*, Ebrahim .khajeh noori, Tehran, Negah Pub

Karimi Gilayeh, Yaser, Boroumand alam, abbas, & Feizi, Kyoumars. (2020), *Comparison between political action of Mohammad Mosaddegh and Jamal abd al\_nasir encountering the colonization: similarities and differences*, RESEARCH JOURNAL OF ISLAMIC HISTORY, 9(36 ), 87-112.

Katouzian, Homa, (1993), *Musaddiq and the struggle for power in Iran*, Tehran, Rasa Pub

, *Ebrahim Golestan's statements in the text (۲۰۱۳) Khoshnam, Elham, and margins of the August 28 incident*, <https://p.dw.com/p/19SKc>

Lundin, Robert W, (2020), *Theories and systems of Psychology*, yahya .seyed mohammadi, Tehran, virayesh

.Makki, Hossein, (1999), *Coup of 28 mordad*, Tehran, Elmi Pub

pirasteh, mehdi, interview by Habib Ladjevardi, 1985, iranian oral history project, paris, (June) <https://iranhistory.net/piraste/>

Pishdad, Amir, interview by ziya sedghi, 1984, iranian oral history project, Lucien, (3March) <https://iranhistory.net/pishdad/>

Rasoulipor, Morteza, (2003), *Unsaid things from Dr. Mossadegh's government*, Tehran, Institute of Contemporary History of Iran.

Sharif-Emami, Jafar, interview by Habib Ladjevardi, 1982, iranian oral history project, New york, (13 May) <https://iranhistory.net/sharif-emami/>

Rezaei Bajestani, mahdi, Ebrahim Barzegar and Hossein Salimi Bajestani (2015), *Political Psychology of Dr. Mohammad Mosaddeq with an emphasis on Horney theory*. The social sciences, vol 10. Pages 2249-2255

), *Theories of personality, or, schools of psychology*, Siasi, ali akbar, (University Tehran press

TAHERI, SEYED MAHDI. (2011), *POLITICAL PSYCHOLOGY OF MOHAMMADREZA PAHLAVI BASED ON KAREN HORNEY'S THEORY*. JOSTARHA-YE SIYASI-YE MOASER, 1(2), 65-85.

TORKAMANI BARANDOOZI, W., & CHAMANI GOLZAR, SANAZ, (2014), *"PERSONA" FROM ZOYA PIRZAD'S POINT OF VIEW*, PERSIAN LITERATURE (BAHARESTAN SOKHAN), 10(26), 145-162.

ZANDIEH HASAN, & Ahmadi Rahbarian, Hossein. (2017), *Shahrbani and Crisis Management in Mosaddiq Government (1951-1953)*, POLICING HISTORY STUDIES, 3(11), 1-28.

REZAGHOLI, ALI, (2022), *Sociology of Elitist*, TEHRAN, Nashr-e Ney.

Wm. Roger Louis & James A Bill, (1981), *Musaddiq, Iranian nationalism and OIL*, Mahdavi Abdul Reza Hoshang & Bayat Kaveh, Tehran, Farhang-e Nashr-e No.

MirFetros Ali, (2008), *The Pathology of a failure*, Nashr-e Ketab.

BarzAbadi Farahani, Mojtaba, (2000), *The life and thoughts of Dr. Mohammad Mosaddegh*, Tehran, Avesta.

Hojjati, Abolmajd, (2004), *Man of the year, century and millennium*, Tehran, Simay-e Farhang.

Najmi, Naser, (1998), *Dr. Mossadegh on the seat of government*, Tehran, Peykan.

Yazdanian, Masod, (2020), *Dr. Mohammad Mossadegh is an autocratic democrat*, London, Mehri.

Tafazoli, Mahmud, (1979), *Musaddiq, Oil and Coup*, Tehran, Amirkabir.